دوبانوی خراسانی منتخب جشنواره «مریم میرزاخانی»

۲۴ برگزیده جایزه «مریم میرزاخانی» معرفی شدند. در این بین نام دکتر «فرزانه فرخ‌فر» استادیار گروه گرافیک دانشگاه نیشابور و «طیبه رضوانی امان محمد» طراح بسته جانماز و اپلیکیشن واقعیت افزوده تمرین قبل از تکلیف از استان خراسان‌رضوی دیده می‌شود.

حمیده وجیدی
روزنامه‌نگار

نرگس

کدام خاک دلم را سرد می‌کند؟

به یاد مادر شهیدان مسعود و جلال شادکام که ۳ دهه چشم انتظار ماند

خرداد ۹۴. وقتی همراه با ۱۷۵ شهید عملیات کربلای ۴ تصویری از شادکام در سایت‌ها پر شد، نوجوانی که گفته می‌شد صاحب همان عکس معروف است. همان زمان به خیابان احمدآباد رفتم و ساعتی با مادر شهیدی که قدرت راه‌رفتن سال‌ها از او گرفته شده بود روبه‌رو شدم. خیلی زود خبر برگشت مسعود تکذیب شد اما نگاه مادری که چشم‌انتظاری ۲ فرزندش ۳۱ دهه بدروش کشیده بود و حرف‌هایش را هرگز فراموش نکردم. حرف‌های آن مادر را می‌آنکه منتشر کنم برای خودم یادداشت کردم. چند وقت پیش، خیلی اتفاقی، وقتی فایل‌های رایانه قدیمی را زیر و رو می‌کردم، با حرف‌های این مادر شهید روبه‌رو شدم و فکر کردم هر سال همین ایام که دوباره تصاویر عملیات کربلای ۴ پخش می‌شود، داغ این سال‌ها برای او دوباره تداعی می‌شود. آیا حافظه مردم این مادران را به یاد می‌آورد؟

«مادر شهید بودن افتخار دارد. این عزت راهمان وقتی که مردم با چشم‌های به تازه ۳۰ سال بعد فهمیدم مقدوالاثر بودن یعنی چه، وقتی چشم‌هایم سویش را از دست داده و پاهایم از غصه فلج شد و یک گوشه نشستم و دیگر بلند نشدم و ۱۰ سال از پنجره نیامدن پسرهایم را تماشا کردم. حیاطمان بزرگ بود و باغچه و حوض وسط آن همیشه محل بازی مسعود بود. آن قدر آببازی را دوست داشت که وقتی رفت، توی لباس غواصی به او زدند. قدش بلند بود و کشیده. توی آخرین دیدارش نتوانستم صورتش را ببوسم. قد کشیدم و زیر گلویش را ببوسیدم و او بی‌آنکه برگردد رفت. جلال هم که هرگز خداحافظی نکرد و از روی دیدن چشم‌های کشیده‌اش برای همیشه در نگاهم ماند. اولین بار از جلال یک تکه زمین دوخته به من نگاه کردند فهمیدم، از همان ۳۰ سال پیش که ۲ پسرم به فاصله ۱۹ روز رفتند و دیگر برنگشتند. نه اینکه لباس سیاهم را از تن درنیاورم، نه. آن وقت تا ۱۰ سال چشمم به در بود که روزی برخواهند گشت. اول جلال رفت، بعد هم مسعود که دیگر برنگشت و این برنگشتن آن قدر ادامه پیدا کرد که تازه ۳۰ سال بعد فهمیدم مفقودالاثر بودن یعنی چه، وقتی چشم‌هایم سویش را از دست داده و پاهایم از غصه فلج شد و یک گوشه نشستم و دیگر بلند نشدم و ۱۰ سال از پنجره نیامدن پسرهایم را تماشا کردم. حیاطمان بزرگ بود و باغچه و حوض وسط آن همیشه محل بازی مسعود بود. آن قدر آببازی را دوست داشت که وقتی رفت، توی لباس غواصی به او زدند. قدش بلند بود و کشیده. توی آخرین دیدارش نتوانستم صورتش را ببوسم. قد کشیدم و زیر گلویش را ببوسیدم و او بی‌آنکه برگردد رفت. جلال هم که هرگز خداحافظی نکرد و از روی دیدن چشم‌های کشیده‌اش برای همیشه در نگاهم ماند. اولین بار از جلال یک تکه زمین دوخته به من نگاه کردند فهمیدم، از همان ۳۰ سال پیش که ۲ پسرم به فاصله ۱۹ روز رفتند و دیگر برنگشتند. نه اینکه لباس سیاهم را از تن درنیاورم، نه. آن وقت تا ۱۰ سال چشمم به در بود که روزی برخواهند گشت. اول جلال رفت، بعد هم مسعود که دیگر برنگشت و این برنگشتن آن قدر ادامه پیدا کرد که مسعود تکذیب شد اما نگاه مادری که چشم‌انتظاری ۲ فرزندش ۳۱ دهه بدروش کشیده بود و حرف‌هایش را هرگز فراموش نکردم. حرف‌های آن مادر را می‌آنکه منتشر کنم برای خودم یادداشت کردم. چند وقت پیش، خیلی اتفاقی، وقتی فایل‌های رایانه قدیمی را زیر و رو می‌کردم، با حرف‌های این مادر شهید روبه‌رو شدم و فکر کردم هر سال همین ایام که دوباره تصاویر عملیات کربلای ۴ پخش می‌شود، داغ این سال‌ها برای او دوباره تداعی می‌شود. آیا حافظه مردم این مادران را به یاد می‌آورد؟

خانه را آب و جارو کردم برای میزبانی کسانی که برای تماشای پسرم قرار بود بیایند اما این بار هم اشتباه شده بود. مسعود من یا مسعود مادری دیگر هم نام شده بودند. حالا بعد سال‌ها چشم‌انتظاری، مدتی است تلویزیون عکس پسرم را دست‌به‌دست نشان داده است و در حالی که تنش در لباس غواصی پوسیده است. این بار سوم نداشتم باید خودحال می‌شدم با نارا حت.

راستی چرا دست‌هایش بسته بود؟ خاک را روی دهان آدم برنیزد چه احساسی دارد؟ یعنی آن پیکر آخرین بار نام کدام عزیزش را به زبان آورده است؟ مردم توی تلفن همراهشان عکس مسعود را کنار آن استخوان سبز گونه گذاشتند و مدام چرخاندند و هربار قلبم تیر کشید وقتی نامش را به هم نشان دادند. کسی به من زنگ نزد. نمی دانم دی‌ان‌ای آن چیست اما هر بار هم گفتند این عکس و چناره مسعود نیست. اشتباهی شده است. این بار دیگر خبر چشم انتظاری دلم را خشک کرده است. مسعود اگر بود، حتما پرسش می‌خواست کنکور شرکت کند. حتما برای دخترش خواستگار می‌آمد. شاید این روزها من باید لباس عروسی نوه‌ام را می‌دوختم. شاید این روزها.... »

هدی جاودانی
مهرپانو

عضویت اجباری زنان در هیئت مدیره شرکت‌ها

دولت ائتلافی آلمان قرار است برای مدیران ارشد زنی که در شرکت‌های مهم این کشور مشغول به کارند، سهمیه‌ای اجباری برای عضویت در هیئت مدیره در نظر بگیرد، که این امر اقدامی تاریخی در اتاق‌های هیئت مدیره خواهد بود.

بر اساس این توافق، شرکت‌هایی که اعضای هیئت مدیره آن‌ها بیش از ۳ نفر باشد، موظف‌اند دست‌کم یک عضو زن در ترکیب خود داشته باشند. این فرایند در واقع، برخلاف نظام داوطلبانه مشارکت زنان که به باور منتقدان در دستیابی به برابری جنسیتی شکست خورده است، حرکت می‌کند.

فرانسیسکا گیفی، وزیر فدرال امور زنان آلمان، این قانون را پیشرفتی شگرف در تاریخ کشور و لازمه جوامع مدرن و پایدار می‌داند و اعلام کرده است دیگر دوران اتاق‌های هیئت‌مدیره خالی از زنان در آلمان به سر آمده است.

این اقدام دولت آلمان در پی انتشار یک گزارش صورت گرفت که نشان می‌داد مشارکت مدیران زن ارشد ۳۰ شرکت مهم آلمانی در ترکیب هیئت مدیره، از رقیبانشان در دیگر کشورها از جمله فرانسه، لهستان، سوئد و بریتانیا عقب مانده است.

براساس گزارش بنیاد سوئدی آلمانی البرایت، زنان تنها ۱۲/۸ درصد از اعضای هیئت مدیره ۳۰ شرکت بزرگ آلمان را تشکیل می‌دهند. این رقم در آمریکا ۲۸/۶ درصد، در بریتانیا ۲۴/۵ درصد و در فرانسه ۲۲/۲ است.

گزارش منتشرشده هم‌چنین نشان می‌داد که این ۳۰ شرکت مهم آلمانی در حال از دست دادن مدیران ارشد زن خود هستند و هم‌زمان تعداد شرکت‌هایی که حتی یک زن در ترکیب هیئت مدیره خود نداشته‌اند، در سال گذشته، از ۲ به ۱۱ رسیده است.

در حالی که صدراعظم آلمان در ۱۳ سال گذشته زن بوده است، حتی یک زن در ۳۰ شرکت اول آلمان به جایگاه مدیرعاملی نرسیده است.

در ادامه این گزارش، پیشنهاد شده است تحول در فضای اجتماعی کسب‌وکار آلمان گامی مهم در راستای به کارگرفتن زنان در سطوح مدیریتی است. برای نمونه، با اینکه ۷۵ درصد از زنان آلمانی مشغول به کار هستند، به دلیل فشارهای اجتماعی و مسئولیت‌های خانواده، تنها نیمی از آن‌ها به صورت تمام‌وقت اشتغال دارند.

البته اجرایی شدن این قانون آن‌قدرها هم ساده به نظر نمی‌رسد. اجبار شرکت‌های بزرگ به پیاده‌سازی چنین قانونی ممکن است به خشم برخی کسب‌وکارهای بزرگ آلمانی بینجامد، کسانی که باور دارند تصویب چنین قانونی دخالت توجیه‌نشده دولت در بخش خصوصی است.

افزون بر این، به موجب این قانون، قرار است دولت ائتلافی در کمیته‌های هیئت نظارت شرکت‌هایی که سهام عمده‌ان متعلق به دولت فدرال است، سهمی دست‌کم سی‌درصدی به زنان اختصاص دهد. هم‌چنین قرار است در کسب‌وکارهایی که پیرو حقوق عمومی هستند، از جمله شرکت‌های بیمه سلامت و بازنشستگی، نیز سهمی برای مشارکت زنان در نظر گرفته شود.

دشوارِ زندگی بی‌رزمِ مشترک درمان نمی‌شود

گفت‌وگو با الهه کریمی، پزشک جهادی که به همراه همسرش به عنوان چهره مردمی سال در برنامه تلویزیونی «فرمول یک» برگزیده شدند

عکس: ستاره نیک‌پی و علیرضا شیرازی

سعیده آل ابراهیم

آن قدر بی‌سروصدا کار می‌کنند که در شهر خودشان هم کمتر شناخته شده‌اند. زندگی که در شرایط سخت فعلی، دغدغه‌شان تنها کمک به دیگران است. آن‌ها از مدرک تحصیلی، ظرفیت‌های خانوادگی و هر ارتباط دوستانه‌ای استفاده می‌کنند تا به زنان و مردان مناطق کم‌برخوردار اقتصادی بی‌هیچ چشم‌داشتی کمک کنند. دنبال شهرت و آوازه نیستند که اگر بودند، با دسترسی آسان به فضای مجازی، می‌توانستند از کمترین کار کوهی بسازند. وقتی از زنان موفق و نیکوکار صحبت می‌کنیم، انتظار داریم با زنی روبه‌رو شویم که دست‌کم میان‌سال باشد و با خود بگوییم بعد از عمری تجربه و اندوخته مالی، توانسته است سراغ کارهای خیر برود، اما وارد این کارهای جهادی جور دیگر است مانند الهه کریمی، دختر دهه‌هفتادی، که از همان سال‌های اول دانشگاه سراغ اردوهای جهادی رفت. بعد از آن، شب و روز، دغدغه نیازمندان، رهایی نکرد و اکنون بیش از ۶ سال است به مردم مناطق کم‌برخوردار خدمت می‌کند. از تخصص خودش که فیزیوتراپی است تا حد ممکن برای بیماران استفاده می‌کرد و از طرف دیگر، دائم در حال رایزنی با دانشجویان پزشکی بود تا بتوانند گروهی منسجم تشکیل دهند. کریمی گروه «سفیران سلامت» را با همکاری یکی از قرارگاه‌های جهادی به راه انداخت. اکنون او مسئول پزشکی قرارگاه شهید علیمردانی است. از سال ۹۷ نیز از سوی اداره جهاد سازندگی استان به عنوان مسئول کارگروه بهداشت و درمان حرکت‌های جهادی استان انتخاب شده است. کریمی در تشکیل خانواده نگاه جهادی داشت و با مسئول قرارگاه شهید علیمردانی ازدواج کرد. مهر ماه‌ش این بود که خود و همسرش ۲ سال اول زندگی‌شان را صرف خدمت بی‌چون‌وچرا کنند که همین طور هم شد و حالا سال سوم زندگی‌شان رو به پایان است. ضمن اینکه او و همسرش در سال جاری به دلیل فعالیت‌های جهادی، به عنوان چهره مردمی سال از طرف برنامه فرمول یک انتخاب شدند.

۲شنبه
۸ دی ۱۳۹۹
۱۳ جمادی‌الاول ۱۴۴۲ شماره ۳۲۸۶

گفت‌وگو با الهه کریمی، پزشک جهادی که به همراه همسرش به عنوان چهره مردمی سال در برنامه تلویزیونی «فرمول یک» برگزیده شدند

دشوارِ زندگی بی‌رزمِ مشترک درمان نمی‌شود

فکر نیاز مردم روستاهای اطراف به درمان و پیش از آن آگاهی، مانند خورد به جانش افتاده بود. دغدغه‌مند شده بود و شب و روز فکرش درگیر راه‌حلی برای حل مشکلات مردمی بود که از نزدیک زندگی و وضعیت آن‌ها را دیده بود. «اردوهای جهادی به مدت یک هفته تا ۱۰ روز در تابستان برگزار می‌شد، یعنی درست وقتی که به اصطلاح زمان برای دانشجویان مرده‌بود و کاری برای انجام دادن نداشتند. با خودم فکر کردم دوستانم را مجاب کنم برای کمک برویم. البته دانشگاه علوم پزشکی اردوی جهادی فرهنگی و درمانی برگزار می‌کرد، اما تجهیزات اندک بود و به میزانی نبود که دانشجویان بتوانند افرادی را که به انجام عمل جراحی یا آزمایش نیاز داشتند ارجاع بدهند. تنها یک ویزیت ساده و نسخه دارو بود.»

کریمی در چند کلینیک مختلف در حوزه تخصص خود، یعنی فیزیوتراپی، کار کرد، اما باز هم فکر و ذهنش درگیر محرومیت زدایی بود و اردوهای جهادی را ادامه می‌داد. دلش می‌خواست بتواند اتفاق خوبی رقم بزند تا فاصله و محرومیت افراد از مراکز درمانی به نوعی جبران شود. بعد از اینکه اردوهای جهادی را شروع کرده بودم، با قرارگاه شهید علیمردانی آشنا شدم. جایی که مردمی اداره می‌شد و آن زمان از یکی از دوستانم شنیده بودم که این گروه در روستاهای فریمان مشغول کارهای عمرانی و فرهنگی است. من، یک پزشک عمومی و یک پرستار با این گروه همراه شدیم تا بتوانیم اقدامات پزشکی را انجام بدهیم.»

اردوهای جهادی در حاشیه شهر مشهد

آن‌ها علاوه بر انجام کارهای پزشکی، بعضی مشکلات مردم روستا را نیز پیگیری می‌کردند. برای نمونه، در روستای شورآب متوجه شدند که بیشتر مردم دچار فشار خون هستند که به دلیل شوری آب آن منطقه بود. این گروه بعد از انجام تحقیق و کارهای مطالعاتی، این موضوع را با شرکت آب منطقه‌ای مطرح کردند و مشکل حل شد. «از آن اردو که برگشتیم، مسئول قرارگاه پیشنهاد داد برای ارائه خدمات، به حاشیه شهر مشهد هم برویم. برایم فرق نمی‌کرد کجا می‌رویم. قصدم فقط کمک بود. به همین دلیل، با چند نفر دیگر از دانشجویان علوم پزشکی به بیکاباد رفتیم و متوجه شدم وضع حاشیه‌شهرمان چقدر وخیم‌تر از روستاهای اطراف است.»

کریمی هرروز که نقاط مختلف حاشیه شهر را می‌دید، بیش از روز قبل دغدغه‌مند می‌شد. یک جورهایی هم غم خود مردم را برای کارهای جهادی گذاشته بود و نمی‌توانست کاری را به برای این مردم نیازمند از دستش برمی‌آمد انجام ندهد. کریمی به روستاهای اطراف مشهد اختصاصی می‌دهند. کریمی و تا جایی که می‌توانست با دانشجویان علوم پزشکی برای شرکت در اردوها صحبت کرد. از بچه‌های پزشکی گرفته تا پرستاری، دندان‌پزشکی و... تا بالاخره گروهی را در هم جمع کرد. «گروهی که برای خدمت دور هم جمع شده بودند به تجهیزات نیاز داشتند. در واقع، بدون دم‌ودستگاه، کاری از پیش نمی‌بردیم. به‌ویژه برای دندان‌پزشکی، اگر تجهیزات نداشتیم، معاینه معمولی دردی را دوا نمی‌کرد. اینکه برای هر بیمار پرونده پزشکی تشکیل می‌دهیم و اگر گروه جهادی دیگری بخواهد به آن منطقه برود، وضعیت بیمار را به آن‌ها اطلاع می‌دهند تا در صورت امکان، درمان را کامل کنند. ظرف ۵ سال، حدود ۶۰ هزار خدمت جهادی در حوزه‌های مختلف ارتوپدی، جراحی، فیزیوتراپی، شنوایی‌سنجی و... برای نیازمندان انجام شده است.»

این اتوبوس قرار گرفت.»

رفتن برای اختصاص زمان مرده دانشجویان به کار جهادی

فکر نیاز مردم روستاهای اطراف به درمان و پیش از آن آگاهی، مانند خورد به جانش افتاده بود. دغدغه‌مند شده بود و شب و روز فکرش درگیر راه‌حلی برای حل مشکلات مردمی بود که از نزدیک زندگی و وضعیت آن‌ها را دیده بود. «اردوهای جهادی به مدت یک هفته تا ۱۰ روز در تابستان برگزار می‌شد، یعنی درست وقتی که به اصطلاح زمان برای دانشجویان مرده‌بود و کاری برای انجام دادن نداشتند. با خودم فکر کردم دوستانم را مجاب کنم برای کمک برویم. البته دانشگاه علوم پزشکی اردوی جهادی فرهنگی و درمانی برگزار می‌کرد، اما تجهیزات اندک بود و به میزانی نبود که دانشجویان بتوانند افرادی را که به انجام عمل جراحی یا آزمایش نیاز داشتند ارجاع بدهند. تنها یک ویزیت ساده و نسخه دارو بود.»

کریمی در چند کلینیک مختلف در حوزه تخصص خود، یعنی فیزیوتراپی، کار کرد، اما باز هم فکر و ذهنش درگیر محرومیت‌زدایی بود و اردوهای جهادی را ادامه می‌داد. دلش می‌خواست بتواند اتفاق خوبی رقم بزند تا فاصله و محرومیت افراد از مراکز درمانی به نوعی جبران شود. بعد از اینکه اردوهای جهادی را شروع کرده بودم، با قرارگاه شهید علیمردانی آشنا شدم. جایی که مردمی اداره می‌شد و آن زمان از یکی از دوستانم شنیده بودم که این گروه در روستاهای فریمان مشغول کارهای عمرانی و فرهنگی است. من، یک پزشک عمومی و یک پرستار با این گروه همراه شدیم تا بتوانیم اقدامات پزشکی را انجام بدهیم.»

اردوهای جهادی در حاشیه شهر مشهد

آن‌ها علاوه بر انجام کارهای پزشکی، بعضی مشکلات مردم روستا را نیز پیگیری می‌کردند. برای نمونه، در روستای شورآب متوجه شدند که بیشتر مردم دچار فشار خون هستند که به دلیل شوری آب آن منطقه بود. این گروه بعد از انجام تحقیق و کارهای مطالعاتی، این موضوع را با شرکت آب منطقه‌ای مطرح کردند و مشکل حل شد. «از آن اردو که برگشتیم، مسئول قرارگاه پیشنهاد داد برای ارائه خدمات، به حاشیه شهر مشهد هم برویم. برایم فرق نمی‌کرد کجا می‌رویم. قصدم فقط کمک بود. به همین دلیل، با چند نفر دیگر از دانشجویان علوم پزشکی به بیکاباد رفتیم و متوجه شدم وضع حاشیه‌شهرمان چقدر وخیم‌تر از روستاهای اطراف است.»

کریمی هرروز که نقاط مختلف حاشیه شهر را می‌دید، بیش از روز قبل دغدغه‌مند می‌شد. یک جورهایی هم غم خود مردم را برای کارهای جهادی گذاشته بود و نمی‌توانست کاری را به برای این مردم نیازمند از دستش برمی‌آمد انجام ندهد. کریمی به روستاهای اطراف مشهد اختصاصی می‌دهند. کریمی و تا جایی که می‌توانست با دانشجویان علوم پزشکی برای شرکت در اردوها صحبت کرد. از بچه‌های پزشکی گرفته تا پرستاری، دندان‌پزشکی و... تا بالاخره گروهی را در هم جمع کرد. «گروهی که برای خدمت دور هم جمع شده بودند به تجهیزات نیاز داشتند. در واقع، بدون دم‌ودستگاه، کاری از پیش نمی‌بردیم. به‌ویژه برای دندان‌پزشکی، اگر تجهیزات نداشتیم، معاینه معمولی دردی را دوا نمی‌کرد. اینکه برای هر بیمار پرونده پزشکی تشکیل می‌دهیم و اگر گروه جهادی دیگری بخواهد به آن منطقه برود، وضعیت بیمار را به آن‌ها اطلاع می‌دهند تا در صورت امکان، درمان را کامل کنند. ظرف ۵ سال، حدود ۶۰ هزار خدمت جهادی در حوزه‌های مختلف ارتوپدی، جراحی، فیزیوتراپی، شنوایی‌سنجی و... برای نیازمندان انجام شده است.»

کرونا سبب کار اردوهای جهادی را کم‌رمق کرد

رسم اردوهای جهادی از قدیم این بوده است که فقط در بخشی از تابستان و زمستان و روزهایی از عید نوروز انجام می‌شود، اما سفیران سلامت سنت‌شکنی کرده‌اند و در همه سال، اردوی جهادی برگزار می‌کنند. دوره تابستان و عید را نیز به روستاهای اطراف مشهد اختصاص می‌دهند. کریمی و تا جایی که می‌توانست با دانشجویان پزشکی، اگر تعطیل نکرد بلکه سبک آن را تغییر داد و با فرصتی که در اختیارشان قرار گرفت، توانستند خدمات و ارجاعاتشان را افزایش دهند. «حالا سرتاسر حاشیه شهر مشهد را که پر از سفیران سلامت رفته و بیماران را شناسایی کرده‌ایم، از ابتدا امکان ارجاع به متخصص را داشتیم و نمی‌توانستیم پاسخ گوی نیازمند باشیم. اما حالا خوشبختانه این امکان را داریم. ضمن اینکه برای هر بیمار پرونده پزشکی تشکیل می‌دهیم و اگر گروه جهادی دیگری بخواهد به آن منطقه برود، وضعیت بیمار را به آن‌ها اطلاع می‌دهند تا در صورت امکان، درمان را کامل کنند. ظرف ۵ سال، حدود ۶۰ هزار خدمت جهادی در حوزه‌های مختلف ارتوپدی، جراحی، فیزیوتراپی، شنوایی‌سنجی و... برای نیازمندان انجام شده است.»

قدردان‌تر از گذشته شده‌ام

به گفته کریمی، جهادی‌ها اصطلاحی میان خود دارند و آن هم این است که آن‌ها آلوده این کار شده‌اند و دیگر نمی‌توانند از آن دست بکشند. اوممتقد است این کار روی روحیه آن‌ها تأثیر مثبت زیادی داشته و سبب شده است نگاهی سطحی به زندگی نداشته باشد و قدردان‌تر از قبل شده‌ام. «من همیشه کمابیش همان دغدغه‌ها را داشتم، نگرد بلکه سبک آن را تغییر داد و با فرصتی که در اختیارشان قرار گرفت، توانستند خدمات و ارجاعاتشان را افزایش دهند. حالا سرتاسر حاشیه شهر مشهد را که پر از سفیران سلامت رفته و بیماران را شناسایی کرده‌ایم، از ابتدا امکان ارجاع به متخصص را داشتیم و نمی‌توانستیم پاسخ‌گوی نیازمند باشیم. اما حالا خوشبختانه این امکان را داریم. ضمن اینکه برای هر بیمار پرونده پزشکی تشکیل می‌دهیم و اگر گروه جهادی دیگری بخواهد به آن منطقه برود، وضعیت بیمار را به آن‌ها اطلاع می‌دهند تا در صورت امکان، درمان را کامل کنند. ظرف ۵ سال، حدود ۶۰ هزار خدمت جهادی در حوزه‌های مختلف ارتوپدی، جراحی، فیزیوتراپی، شنوایی‌سنجی و... برای نیازمندان انجام شده است.»

قدردان‌تر از گذشته شده‌ام

به گفته کریمی، جهادی‌ها اصطلاحی میان خود دارند و آن هم این است که آن‌ها آلوده این کار شده‌اند و دیگر نمی‌توانند از آن دست بکشند. اوممتقد است این کار روی روحیه آن‌ها تأثیر مثبت زیادی داشته و سبب شده است نگاهی سطحی به زندگی نداشته باشد و قدردان‌تر از قبل شده‌ام. «من همیشه کمابیش همان دغدغه‌ها را داشتم، اما حالا خوشبختانه این امکان را داریم که بتوانیم بیشتر کمک کنیم. بیشتر پرهایی که کارهای جهادی انجام می‌دهند خانواده‌هایشان را هم درگیر این کار می‌کنند.

بسیاری از کارها را همراه با همسر انجام می‌دهم.»

چرا از رفت خودتان برای دیگران می‌زنید و خدمات رایگان می‌دهید؟ انجام این کار چه منفعتی برای شما دارد؟ و... سؤال هایی است که شاید بعضی‌ها‌یمان درباره کار جهادی در ذهن داشته باشیم. آن هم در دنیایی که برخی از آدم‌ها سعی می‌کنند تا جایی که می‌شود سر یکدیگر را کلاه بگذارند و پول بیشتری به جیب بزنند. حالا چه می‌شود که عده‌ای بی‌مزد و مواجب، دل به دریای کارهایی سخت می‌زنند؟ «بعضی مردم فکر می‌کنند دانشجویانی که برای انجام کارهای جهادی می‌روند کارآفرز هستند یا اینکه بابت کارشان، به‌نوعی پول دریافت می‌کنند، در صورتی که این طور نیست. البته این تفکرات منفی بتدریج کمتر شده است اما حتی در اوایل کار، ما از برخی آدم‌ها توهین می‌شنیدیم، اما دم برنمی‌آوردیم زیرا با خدا معامله کرده بودیم. حالا خوشبختانه روزبه‌روز به تعداد متخصصان و جراحانی که به صورت جهادی با ما همکاری می‌کنند اضافه می‌شود، پزشکانی که یکی دو روز از وقت خود را در هفته خالی می‌کنند تا بیماران نیازمند را معاینه کنند و حتی هزینه آزمایش و سونوگرافی را از آن‌ها نمی‌گیرند.»

آن‌ها علاوه بر انجام کارهای پزشکی، بعضی مشکلات مردم روستا را نیز پیگیری می‌کردند. برای نمونه، در روستای شورآب متوجه شدند که بیشتر مردم دچار فشار خون هستند که به دلیل شوری آب آن منطقه بود. این گروه بعد از انجام تحقیق و کارهای مطالعاتی، این موضوع را با شرکت آب منطقه‌ای مطرح کردند و مشکل حل شد

نسیبه زمانی
کارشناس ارشد پژوهش هنر

هنگامه

سیندخت و دلدادگی رودابه

نگاهی کوتاه به زنان در شاهنامه

در کابل، فردی از نژاد ضحاک به نام مهراب فرمانروایی می‌کرد. هم‌زمان، در ایران نیز منوچهر بر تخت پادشاهی نشسته بود. مهراب را همسری به نام سیندخت و دختری به نام رودابه داشت. خبر آمدن زال به کابل سفر کرد. خبر آمدن زال را که شنید مهراب او را به سرای خود دعوت کند. از آنجا که مهراب بدپرست بود، زال نپذیرفت چون می‌دانست پدرش سام او را سرزنش خواهد کرد. مهراب جا در آن، در خانه خویش، از زال و رفتار وی تعریف کرد. رودابه سخنان پدر را شنید و دل در گرو مهر زال داد. سرنوشت چنان رقم خورد که رودابه با یاری کنیزان خویش توانست زال را از نزدیک ببیند و عشقی بین آن ۲ شکل گرفت. زال نامه‌ای رد و بدل کرد و ماجرا را نوشت و فرجام آن شد که سام نیز به وصلت رضایت داد. زال خبر رضایت پدر را از طریق زنی از نزدیکان خویش به گوش رودابه رساند و رودابه هدایایی برای این خبر خوش به زن داد. ملاقات زن با رودابه را مادرش، سیندخت، دید و چون او را تنها یافت، دلیل ملاقاتش را پرسید. زن بهانه‌ای دروغین آورد که رودابه سفارش جواهر داده است و چون سیندخت بهای جواهر را خواست، زن پاسخ داد رودابه روز بعد بهایش را می‌پردازد. سیندخت به زن بدگمان شد و زن را در کاخ نگه داشت و نزد دختر خویش رفت. از او ماجرا را جویا شد. رودابه قصه خویشتن و آن هدایایی را که از این خبر خوش به زن داد. ملاقات زن با رودابه را مادرش، سیندخت، دید و چون او را تنها یافت، دلیل ملاقاتش را پرسید. زن بهانه‌ای دروغین آورد که رودابه سفارش جواهر داده است و چون سیندخت بهای جواهر را خواست، زن پاسخ داد رودابه روز بعد بهایش را می‌پردازد. سیندخت به زن بدگمان شد و زن را در کاخ نگه داشت و نزد دختر خویش رفت. از او ماجرا را جویا شد. رودابه قصه خویشتن و آن زن را بازگفت. سیندخت زن را رها کرد و به وی اخطار داد چنانچه لب به سخن از پس این ماجرا باز کند، بد خواهد دید. او همین طور از کرده دخترش نگران بود و در دل مانع شد و پیغام رضایت سام را به او نشان داد. مهراب کمی آرام شد.

او بعد گفت سیندخت کین داستان به روی دگر برنهد راستان

خبر دلدادگی به گوش منوچهر رسید. ترس از رسیدن حکومت به نژاد ضحاک باعث شد سام را فرمان جنگ با کابلیان دهد. سام نیز نتوانست سخنی غیر از پذیرش امر شاه بگوید، و عازم جنگ شد. مهراب چون از آمدن لشکریان ایران به کابل آگاه شد، رو به سیندخت گفت: باید تو او را دختر را دیگر فلج مغزی شده بود، آن هم به این دلیل که آگاهی لازم را برای کنترل تب بچه تا رسیدن به مرکز درمانی نداشت.»

رفتن برای اختصاص زمان مرده دانشجویان به کار جهادی

فکر نیاز مردم روستاهای اطراف به درمان و پیش از آن آگاهی، مانند خورد به جانش افتاده بود. دغدغه‌مند شده بود و شب و روز فکرش درگیر راه‌حلی برای حل مشکلات مردمی بود که از نزدیک زندگی و وضعیت آن‌ها را دیده بود. «اردوهای جهادی به مدت یک هفته تا ۱۰ روز در تابستان برگزار می‌شد، یعنی درست وقتی که به اصطلاح زمان برای دانشجویان مرده‌بود و کاری برای انجام دادن نداشتند. با خودم فکر کردم دوستانم را مجاب کنم برای کمک برویم. البته دانشگاه علوم پزشکی اردوی جهادی فرهنگی و درمانی برگزار می‌کرد، اما تجهیزات اندک بود و به میزانی نبود که دانشجویان بتوانند افرادی را که به انجام عمل جراحی یا آزمایش نیاز داشتند ارجاع بدهند. تنها یک ویزیت ساده و نسخه دارو بود.»

کریمی در چند کلینیک مختلف در حوزه تخصص خود، یعنی فیزیوتراپی، کار کرد، اما باز هم فکر و ذهنش درگیر محرومیت‌زدایی بود و اردوهای جهادی را ادامه می‌داد. دلش می‌خواست بتواند اتفاق خوبی رقم بزند تا فاصله و محرومیت افراد از مراکز درمانی به نوعی جبران شود. بعد از اینکه اردوهای جهادی را شروع کرده بودم، با قرارگاه شهید علیمردانی آشنا شدم. جایی که مردمی اداره می‌شد و آن زمان از یکی از دوستانم شنیده بودم که این گروه در روستاهای فریمان مشغول کارهای عمرانی و فرهنگی است. من، یک پزشک عمومی و یک پرستار با این گروه همراه شدیم تا بتوانیم اقدامات پزشکی را انجام بدهیم.»

اردوهای جهادی در حاشیه شهر مشهد

آن‌ها علاوه بر انجام کارهای پزشکی، بعضی مشکلات مردم روستا را نیز پیگیری می‌کردند. برای نمونه، در روستای شورآب متوجه شدند که بیشتر مردم دچار فشار خون هستند که به دلیل شوری آب آن منطقه بود. این گروه بعد از انجام تحقیق و کارهای مطالعاتی، این موضوع را با شرکت آب منطقه‌ای مطرح کردند و مشکل حل شد. «از آن اردو که برگشتیم، مسئول قرارگاه پیشنهاد داد برای ارائه خدمات، به حاشیه شهر مشهد هم برویم. برایم فرق نمی‌کرد کجا می‌رویم. قصدم فقط کمک بود. به همین دلیل، با چند نفر دیگر از دانشجویان علوم پزشکی به بیکاباد رفتیم و متوجه شدم وضع حاشیه‌شهرمان چقدر وخیم‌تر از روستاهای اطراف است.»

کریمی هرروز که نقاط مختلف حاشیه شهر را می‌دید، بیش از روز قبل دغدغه‌مند می‌شد. یک جورهایی هم غم خود مردم را برای کارهای جهادی گذاشته بود و نمی‌توانست کاری را به برای این مردم نیازمند از دستش برمی‌آمد انجام ندهد. کریمی به روستاهای اطراف مشهد اختصاصی می‌دهند. کریمی و تا جایی که می‌توانست با دانشجویان علوم پزشکی برای شرکت در اردوها صحبت کرد. از بچه‌های پزشکی گرفته تا پرستاری، دندان‌پزشکی و... تا بالاخره گروهی را در هم جمع کرد. «گروهی که برای خدمت دور هم جمع شده بودند به تجهیزات نیاز داشتند. در واقع، بدون دم‌ودستگاه، کاری از پیش نمی‌بردیم. به‌ویژه برای دندان‌پزشکی، اگر تجهیزات نداشتیم، معاینه معمولی دردی را دوا نمی‌کرد. اینکه برای هر بیمار پرونده پزشکی تشکیل می‌دهیم و اگر گروه جهادی دیگری بخواهد به آن منطقه برود، وضعیت بیمار را به آن‌ها اطلاع می‌دهند تا در صورت امکان، درمان را کامل کنند. ظرف ۵ سال، حدود ۶۰ هزار خدمت جهادی در حوزه‌های مختلف ارتوپدی، جراحی، فیزیوتراپی، شنوایی‌سنجی و... برای نیازمندان انجام شده است.»

قدردان‌تر از گذشته شده‌ام

به گفته کریمی، جهادی‌ها اصطلاحی میان خود دارند و آن هم این است که آن‌ها آلوده این کار شده‌اند و دیگر نمی‌توانند از آن دست بکشند. اوممتقد است این کار روی روحیه آن‌ها تأثیر مثبت زیادی داشته و سبب شده است نگاهی سطحی به زندگی نداشته باشد و قدردان‌تر از قبل شده‌ام. «من همیشه کمابیش همان دغدغه‌ها را داشتم، اما حالا خوشبختانه این امکان را داریم که بتوانیم بیشتر کمک کنیم. بیشتر پرهایی که کارهای جهادی انجام می‌دهند خانواده‌هایشان را هم درگیر این کار می‌کنند. بسیاری از کارها را همراه با همسر انجام می‌دهم.»

چرا از رفت خودتان برای دیگران می‌زنید و خدمات رایگان می‌دهید؟ انجام این کار چه منفعتی برای شما دارد؟ و... سؤال هایی است که شاید بعضی‌ها‌یمان درباره کار جهادی در ذهن داشته باشیم. آن هم در دنیایی که برخی از آدم‌ها سعی می‌کنند تا جایی که می‌شود سر یکدیگر را کلاه بگذارند و پول بیشتری به جیب بزنند. حالا چه می‌شود که عده‌ای بی‌مزد و مواجب، دل به دریای کارهایی سخت می‌زنند؟ «بعضی مردم فکر می‌کنند دانشجویانی که برای انجام کارهای جهادی می‌روند کارآفرز هستند یا اینکه بابت کارشان، به‌نوعی پول دریافت می‌کنند، در صورتی که این طور نیست. البته